

ولی در همین حال تضادهای بیرونی بجای مانده بود . اگر چنانچه از توده‌ها دعوت بعمل آمده بود تا بهروزی بر دشمن خارجی را با دفاع از دیکتاتور بی‌برولتا - رها و بر علیه آن کسانیکه از داخل بیان لطمه میزدند تکمیل کنند ، امکان حل

حکومت دشمنند انتخاب نماید دال بر این خواهد بود که کار تبلیغاتی ما بسیار وضع بدی بخود گرفته و ما کاملاً همین زندگی را سزاواریم ، ولی اگر کار تبلیغاتی ما با اصول بلشویکی اجرا گردد ملت اجازه نخواهد داد که دشمن در مقامات عالی اثر نفوذ کند . بنا بر این باید کار کرد و تهیه و زاری را کنار گذاشت ، باید کار کرد و منتظر آن نهد که همه چیز حاضر و آماده بوده از راه اوامر اداری فراهم خواهد شد . ( ی . استالین ، « مسائل کنونی » ، چاپ فارسی ، صفحات ۳۲ - ۳۳ ، تاکید از ماست )

این است در واقع آنچه که آقای تامسون « ست نمون پنجه پولادین دیکتا - توری پرولتاریا » ، « امتیاز به بورژوازی جدید » و « انحراف به راست » استالین فلنداد میکند .

استالین برای اثبات حقانیت و صحت موضع خود نسبت به ماده ۱۳۵ لایحه قانون اساسی و رد پیشنهادات مطروحه مبنی بر معروم داشتن و یا محدود نمودن حقوق انتخاباتی عناصر غیر زحمتکش و استعمارکننده سابق ، توجه کنکره غورها را به آموزی لنین در این مورد جلب نموده و میگوید :

« ... لنین در سال ۱۹۱۹ ( زمانیکه مداخله مسلحانه خارجیها هنوز از بهمن برده نشده ، منابع و کشاورزی در وضعیت اسفناکی قرار دارند ) ، در اثر خود به نام « طرح مرامنامه حزب کمونیست (بلشویک) روسیه » گفته است :

« حزب کمونیست روسیه ، بمنظور اینکه به ضروریات زودگذر تاریخ بخلط جنبه عمومی داده نشود ، باید زحمتکشان را متوجه سازد که در جمهوری شوروی معروم ساختن يك قسمت اهالی از حقوق انتخاباتی به هیچوجه عیب به آن چیزی کسبه در اغلب جمهوریهایی بورژوازی دمکراسی وجود داشت نیست ، که صفون مهمی از اهالی را مادام العمر از حقوقشان معروم میکردند ، و فقط مربوط به کسانی است که ، علی رغم قوانین اساسی جمهوری شوروی سوسیالیستی ، برای ایفاء وضعیت اشتمار - کننده ، خود و حفظ مناسبات سرمایه داری اصرار و پافشاری مینمایند . بنا بر این از يك طرف در جمهوری شوروی هر بکروزی که از مستحکم شدن سوسیالیسم موگسفرد و از عده کسانیکه عموماً امکان دارند بمنوان استثمار کننده باقی بمانند و یا مناسبات سرمایه داری را حفظ نمایند کاسته میشود ، به خودی خود موجب تقلیل سطح نسبی عده اعضای میشود که از حقوق انتخاباتی معرومند . گمان نمیرود که حالا در روسیه عده این اشخاص بیشتر از دو یا سه درصد باشد ، از طرف دیگر در آینده

این تضادها وجود داشت. ولی این چنین دعوتی بعمل نیامد. استالین که مجدداً با فشار امپریالیسم و تهدید جنگ دوباره روبرو شده بود، در مرتبه پهبمان اقدامات سابق روسی آورد. دادن امتیاز بیشتر به بورژوازی جدید همراه بسا

خیلی نزدیکی. پس از اینکه به تهاجم خارجی پایان داده شد و عمل سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان خاتمه پذیرفت، ممکن است در شرایط معینی وضعیتی ایجاد شود که قدرت حاکمه دولتی پرولتاریا برای سرکوبی مخالفت استعمار کنندگان طرق دیگری انتخاب کرده و حق انتخابات دهکاتی را بدون هرگونه محدودیتی معین-سول دارد. (لنین مجلد ۲۲، ص ۹۴) «ی. استالین» «مسائل لنینیسم»، صفحات ۳۲ - ۳۳)

در زمان حیات استالین بودند منقدین بورژوازی که قانون اساسی جدید اتحاد جماهیر شوروی را مورد حمله قرار میدادند و آنرا بمنزله «تمایل بطرف راست» «استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا» و چون «از بدن برتن رژیم بلشویکی» تلقی میشدند. استالین خصماً باین منقدین چنین پاسخ میدهد:

«در باره این گونه منقدین آب نکشیده چه میتوان گفت؟  
«اگر آنها توسعه مبانی دیکتاتوری طبقه کارگر و تبدیل آن به یک دیکتاتوری قابل انعطاف تری را، که در حقیقت یک سیستم فویتری از اداره امور جامعه از طرف دولت است، بمنزله تقویت دیکتاتوری طبقه کارگر تعبیر نکرده بلکه بمنزله تضعیف آن و حتی بمنزله استنکاف از آن تعبیر نمایند، در این صورت به—سود اجازه میدهیم از آنها سؤال کنیم: این آقایان اصلاً میدانند دیکتاتوری طبقه کارگر چیست؟»

«اگر آنها تحکیم قانونی پیروزی سوسیالیسم، تحکیم قانونی کامیابیهای صنعتی کردن کشور، دستجمعی کردن کشاورزی و دستکراسی کردن را «تمایل بطنرف راست» می نامند در این صورت بهسود اجازه میدهیم سؤال کنیم: آیا این آقایان اصلاً میدانند فرق چپ با راست چیست؟»

«هیچ جای يك و عیب نیست که این آقایان در قسمت انتقاد لایحه قانون اساسی، سررشته را بکلی گم کرده اند و نتیجه گم کردن سررشته این شده است که راست را یا چپ مخلوط کرده اند.» «ی. استالین» «مسائل لنینیسم» چاپ فارسی، صفحات ۱۹ - ۲۱)

آقای تامسون از روی مسائلی چون پیروزی اتحاد جماهیر شوروی بر فاشیسم و نجات بشریت از این اهریمن قرن بیستم، استغفار اردوگاه نیرومند سوسیالیستی و بسیاری پیروزیهای تاریخی دیگر که استالین و مشی وی در جعلگی آنها نقش بسزائی ایفا نموده است باسانی کم نظیری میکنند و همچنان مدعی استک

اختلافی بیشتر - شاید پس از بیست و پنج سال - قدرت رهبری او تحلیل رفته بود. هیچ سیاستمداری در تاریخ چنین بار سنگینی را در چنین مدت طولانی بدوش نكشیده بود.

« استالین که مجدداً با فشار امپریالیسم و تهدید جنگ دوباره روبه‌رو شده بود و دو مرتبه بهمان اقدامات سابق روی می‌آورد - دادن امتیاز بیشتر به یسوزوآزی جدید همراه با اختلافی بیشتر» (صفحه ۱۳۶ متن حاضر) - این تحلیل آقای تامسون از عکس‌العمل استالین در برابر فشارها و تهدیدهای قدرتهای امپریالیستی بغایت نادرست است. آری رفیق استالین در ارزیابی خود از داروئسته‌های غاشن و جاسوس، زبان‌نکار و مزدوران فاشیسم به زمینه و عوامل موجود در داخل جامعه شوروی کم بها داد و ریشه اجتماعی این داروئسته‌ها را عمدتاً در مسائل و شرایط خارجی انگاشت (رجوع خود به کتاب «چهره‌گی در بلشویسم» - ۱۹۳۷) ولیکن هرگز از این مسئله بدین نتیجه نرسید که دیکتاتوری پرولتاریا دیگر ضروری نیست و مهابیستی پنجه‌های پولادینش ست کرد؛ و از اینرو استالین تماکان بسیار با فشاری و فاطمیت بلشویکی به لزوم دیکتاتوری پرولتاریا منتهی با دلائل ناکافی به منی‌لنینی وفادار ماند. در اینجا آقای تامسون با یک چنین تحلیلی از استالین عملی را بیک «سیاستمدار» خورده یسوزوآ و نابخسرد و مفلوک مبدل گردانیده است؛ زیرا که رهبران انقلابی و بویژه آنانکه بقسدرت لایزال زحمتکشان و خلقها ایمان داشته و همچون استالین بر ماتریالیسم دیالکتیک چهره‌گی دارند در مقابل تهدیدها و فشارهای نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی یک چنین واکنش منفی از خود نشان نمی‌دهند.

حال ببینیم تحلیل آقای تامسون از عکس‌العمل استالین در مقابل محاصره اتحاد شوروی از سوی امپریالیستها، فشارها و تهدیدهای آنان نسبت به اردوگاه سوسیالیستی که ستون فقرات آنرا کشور شوروی تشکیل میداد صحت دارد و یا اینکه آقای تامسون واقعاً خود را جای استالین قرار داده و سپس از اوضاع تحلیل نموده است.

در سالهای ۵۲ - ۱۹۵۱ و بحث وسیعی در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر سر مسائلی چون چگونگی پیشبرد و ادامه ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی در پرتوی شرایط سیاسی جهان در بعد از جنگ جهانی دوم جریان داشت. استالین از صف بندی تضادها در سطح جهان و ارزیابی از شرایط موجود در دو اردوگاه امپریالیسم و سوسیالیسم و روابط متقابل آنان ارزیابی نموده و در پاسخ به برخی رفقای حزبی چنین می‌گوید:

«پاره‌اشی از رفقا ادعا میکنند که بحکم تکامل شرایط جدید بین المللی

اکنون دیگر بوروکراسی بعنوان يك طبقه ممتاز و بعزت اختلاف در آمد زیاد و افزایشنده ، از کارگران و دهقانان جدا شده و جای خود را محکم کرده بود. نمونه های غیره کننده ای از فساد بورژوازی در کشوره نوزدهم حزب (۱۹۵۲) فاش گردیده.

پس از جنگ دوم جهانی ، جنگها بین کشورهای سرمایه داری دیگر ناگزیر نیستند . آنها برآنند که تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه داری از تضاد بین کشورهای سرمایه داری شدیدتر است ، ایالات متحده امریکا ، کشورهای سرمایه داری دیگر را آن اندازه تابع خود ساخته است که مانع جنگ بین خود و تضعیف یکدیگر شوند ، که افراد پیشرو سرمایه داری از تجربه دو جنگ جهانی که بهمین جهان سرمایه داری لطمه جدی وارد آورده است ، آنقدر عبرت گرفته اند ، تا نگذارند بار دیگر کشورهای سرمایه داری بچنگ بین خود کشانده شوند ، و نظر بهمین امر مراتب ، جنگ بین کشورهای سرمایه داری دیگر ناگزیر نیست .

« این رفتار اعتبار میکنند ، آنها پدیده های ظاهری را که روی سطح مبی لغزند می بینند ، ولی آن نیروهای عمقی را که گرچه هنوز نامحسوس عمل میکنند ولی بهر حال جریان حوادث را تعیین خواهند کرد ، نمی بینند .

« میگویند تناقض بین سرمایه داری و سوسیالیسم از تناقض بین کشورهای سرمایه داری شدیدتر است . از لحاظ تئوری ، این البته درست است ، این نه تنها اکنون در زمان حاضر درست است ، بلکه همچنین پیش از جنگ دوم جهانی هم درست بود و اینرا زمامداران کشورهای سرمایه داری کم و بیش می فهمیدند . معذالك جنگ جهانی ، با جنگ برضد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز شد ، بلکه با جنگ بین کشورهای سرمایه داری آغاز شد . چرا ؟ اولاً از این رو ، که جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، بمثابه جنگ با کشور سوسیالیسم ، برای سرمایه داری از جنگ بین کشورهای سرمایه داری خطرناک تر است ، زیرا اگر جنگ بین کشورهای سرمایه داری فقط مسئله تفوق گروهی از کشورهای سرمایه داری بر کشورهای دیگر سرمایه داری را مطرح میازد ، جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، ناگزیر مسئله موجودیت خود سرمایه داری را مطرح خواهد ساخت .

« البته وقتی (پس از جنگ جهانی اول) ایالات متحده امریکا و انگلستان به آلمان کمک میکردند تا از لحاظ اقتصادی بپا خیزد ، منظورشان این بود که آلمان بپا خاسته را علیه اتحاد شوروی متوجه سازند ، از آن علیه کشور سوسیالیسم استفاده نمایند . ولی آلمان نیروهای خود را در وهله اول علیه بلوک انگلیس ، فرانسه و امریکا متوجه ساخت . و هنگامیکه آلمان هیتلری به اتحاد شوروی اعلان جنگ داد ، بلوک انگلیس ، فرانسه و امریکا نه تنها به آلمان هیتلری ملحق نشد ، بلکه برعکس ، ناچار شد علیه آلمان هیتلری وارد انقلاب با اتحاد جماهیر

پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، مبارزه‌ای بخاطر کسب قدرت در گرفت، که موجب نستکبری و اعدام برها که از سال ۱۹۳۸ در راس پلیس امنیتی بوده‌گردیدند؛ و سپس رهبری در دست بورژوازی جدید بنسبندگی غروشف قرار گرفت.

شوروی سوسیالیستی گردد.

« بنابراین، مبارزه کشورهای سرمایه‌داری بخاطر بازارها و مهل به غسری کردن رفیبان خود عملا از تناقض بین اردوگاه سرمایه‌داری و اردوگاه سوسیالیسم شدیدتر از آب درآمد.» (ی. استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی، چاپ فارسی، فصل ۶).

در پایان، رفیق استالین بان کسانیکه معتقد بودند با بسیج توده‌های مردم و متشکل نمودن آنان در جنبش‌ها نیکه هدفش صرفا حفظ صلح است میتوان از جنگ مجدد بمن نبروهای امپریالیستی جلوگیری نمود همدار داده و میگوید:

«پس از همه این احتمال می‌رود که جنبش کنونی بخاطر حفظ صلح، بمنابسه جنبش بخاطر حفظ صلح، در صورت موفقیت، منجر بجلوگیری از جنگ مفروض گسرده، منجر به تعویق موقتی آن، منجر به حفظ موقتی صلح مفروض، منجر به استعفاء حکومتی جنگجو و تعویض آن بوسیله حکومت دیگری گردد که حاضر باشد موقتا صلح را حفظ کند. این البته خوبست، حتی بسیار خوبست. معنالك برای محو ناگزیری جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری بطور کلی، این کافی نیست، کافی نیست، زیرا با همه موفقیت‌های جنبش بخاطر حفظ صلح، امپریالیسم بازم حفظ می‌گردد، به اعتبار خود باقی است، و بنابراین ناگزیری جنگها نیز بغوت خود باقی است.»

« برای محو ناگزیری جنگها باید امپریالیسم را نابود ساخت.» (همانجا، تاکید از ماست)

این همان تر لنینی است که امروزه رفیق ما ثوبه‌دون آنرا با شرایط مشخص جهان تلفیق داده و میگوید: « با جنگ به انقلاب منجر می‌گردد و با انقلاب از جنگ جلوگیری خواهد کرد.»

حال می بینیم که آقای تامسون از عکس العمل استالین در مقابل محاصره اتحاد شوروی از سوی امپریالیستها، نهارها و تهدیدهای آنان نسبت به اردوگاه سوسیالیستی که ستون فقرات آنرا کشور شوروی تشکیل میداد، دارای ارزیابی صحیحی نیست و با اینکه ایحان واقعا خود را جای استالین گذارده و سپس از دیدگاه خود اوضاع را مورد بررسی و تحلیل قرار داده و واکنش خود را در مقابل شرایط برده‌ته تعرییر فرآورده است. بی جهت نیست که آقای تامسون سعی میکنند « احتیاجات » استالین را توجیه کرده و مینویسند: « شاید پس از بیست و پنج سال، قدرت رهبری او تحلیل رفته بود. هیچ سیاستداری در تاریخ چنین بسار

هنگام غروسیف، استقرار بورژوازی جدید بعنوان طبقه حاکم در یک سیاست سرمایه‌داری دولتی بوروکراتیک بود. البته، وی سیاست خود را با چنین عباراتی بیان نکرد ولی با در نظر گرفتن مثال برنشتین و کائوتسکی، وی سیاست خود را در شکل یک سری «اصلاحات» به مارکسیسم عنوان نمود.

بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم، شکل دولت که لزوماً در مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم باقی خواهد ماند - یعنی در تمام مرحله سوسیالیسم - دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود. اما بر مبنای غروسیف و رویزونیست‌های جدید، دیکتاتوری پرولتاریا در عروزی با تمام رسیده بود و بجای آن «دولت

سنگینی را در چنین مدت طولانی بدون شکستیده بود» (صفحه ۱۳۲ متن حاضر).  
بهر حال، ما در اینجا بهیچوجه سعی ننموده‌ایم تا اثر شخصیت و نقش تاریخی استالین را در رهبری حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی و جنبش بین‌المللی کمونیستی مورد بررسی قرار دهیم زیرا که واضح است چنین کاری از حوصله این یادداشتی خارج می‌باشد. معذرت‌آمیز می‌دانیم با نقل قولی از رفیق ماژون که به مناسبت مرکز رفیق استالین نوشته شده است به یادداشت خود خاتمه دهیم.  
«پس از مرگ لنین کبیر، رفیق استالین همواره در صدر جنبش بین‌المللی کمونیستی قرار می‌داشت. ما بدون او کرد می‌دادیم، همیشه جویای تعالیح و راهنمایی‌های وی بوده و از آثار گرانبهائی او نیروی ایدئولوژیک کسب می‌نمودیم. رفیق استالین مملو از عشق و صمیمیت نسبت به خلقهای ستمدیده شرق بود. پس از انقلاب کبیر اکتبر، بزرگترین دعوت رفیق استالین در جمله «شرق را فراموش نکنید!» خلاصه می‌گردید. برهمگان واضح است که رفیق استالین خلق چینی را صمیمانه دوست می‌داشت و معتقد بود که انقلاب چین از نیروئی لاینزال برخوردار است. وی با درک و دانش ژرف و شگرف خود به حل مسائل انقلاب چین پرداخته و آنرا تقابل بخشد. حزب کمونیست چین و خلق چین همروزی تاریخی را که چند سال پیش بدان نایل آمدند مدیون پیروزی از آموزشهای ناهمانه لنین و استالین، پشتیبانی کبیر دولت شوروی و همه نیروهای انقلابی سوسیالیست ما می‌دانند.  
«اکنون ما آموزگار کبیر و دوست صمیمی خود رفیق استالین را از دست داده‌ایم، چه مصیبت بزرگی بر ما وارد آمده است! غیر ممکن است بتوانیم اندوهی را که به مناسبت مرکز رفیق استالین قلوب ما را فرا گرفته است با کلمات بیان نمود.» (روزیه)

تمام خلقی" جایگزین شده بود. چنین مفهومی یا مارکسیسم بیدگانه است. بر مبنای اصول مارکسیسم تنها یک چیز میتواند در جامعه کنونی جایگزین دیکتاتوری پرولتاریا گردد و آنهم دیکتاتوری بورژوازیست. و این واقعاً همان "دولت تمام خلقی" خروشف است.

بر مبنای اصول مارکسیسم لنینیسم، دیکتاتوری پرولتاریا عالی ترین شکل دمکراسی است، زیرا که آن دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است. ولی بر مبنای خروشف و رویزیونیستهای مدرن، "دولت تمام خلقی"، دمکراتیک تر از دیکتاتوری پرولتاریاست زیرا که دمکراسی را در سطح تمام خلق بسط میدهد. این مفهوم دمکراسی بی طبقه جایی در مارکسیسم ندارد. این یک مفهوم بورژوازیست کسبه خروشف آنها بمنظور مخفی نمودن واقعیت "دولت تمام خلقی" خود که در حقیقت چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیست بکار برد.

بر مبنای اصول مارکسیسم لنینیسم، دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست مستقر و حفظ میشود. حزبی که مجهز به تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم بوده و بعنوان پهاهنگ طبقه کارگر عمل میکند. تحت رهبری خروشف و رویزیونیستهای مدرن، حزب کمونیست شوروی تبدیل به "حزب تمام خلقی" یعنی حزبی که وظیفه اش حفظ دیکتاتوری بورژوازیست گردیده است.

بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم، دیکتاتوری پرولتاریا بایستی نه تنها بعاطر اتمام کار ساختمان سوسیالیسم، بلکه بعاطر تربیت کارگران با روحیه ای مملو از انضباط سوسیالیستی و در جهت نابود کردن تک کرائی خرد بورژوازی به منظور تدارک برای گذار به کمونیسم، حفظ شده و مستحکم شود. این درست همان روحیه جنبش سوبوتنیک و ترغیب سوسیالیستی است که تحت رهبری لنین و استالین، کارگران توانستند در زمینه کار نستجمعی شگفت بیار آورند. تحت رهبری خروشف و رویزیونیستهای مدرن، این روحیه از بین رفت و در عوض روحیه "ادگوسزه مادی" جایگزین آن شده و در عین حال ادعا میشود که جامعه شوروی بسوی کمونیسم پیش مهروده بر مبنای اصول مارکسیسم، گذار از سوسیالیسم به کمونیسم ایجاب میکند که هم کارگر از تولید اجتماعی نه با کار بلکه با احتیاج متناسب

باشد ( ل م آ - ۱۷۲ - ۲۵ ) و بر مبنای اصل « همه برای هرکس و هرکس برای همه » استوار باشد ( ل م آ - ۱۷۴ - ۳۱ ) این گذار نمیتواند بر مبنای انگیزه های مادی که در برگیرنده عنصر رقابت کار مزدوری در جامعه بورژوازیست صورت گیرد ( م - ۱ - ۳ - ۲۶ )

بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم طبقه حاکمه توسط قهر حکومت میکند و پناه - بر این بجز با قهر یا چیز دیگری نمیتواند سردگون شود . در مستعمرات امپریالیستها همیشه توسط قهر آشکار حکومت کرده اند ؛ در کشورهای متروپل آنها معمولا استفاده از قهر را در زیر نقاب اشکال مختلف پارلمانی مخفی کرده اند ، ولی هر آن که منافع آنها در معرض خطر واقعی قرار گرفته است ، آنها همیشه حاضر به اعلام وضع غیرعادی بوده اند تا بتوانند به قهر آشکار پناه ببرند . این چیزی است که هر طبقه حاکمهای همیشه بدان متوسل شده است .

« مسائل اصلی در زندگی ملتها فقط توسط قهر حل شده اند . طبقات ارتجاعی خود معمولا در بکار بردن و استفاده از خشونت و براه انداختن جنگ داخلی در صفا اول قرار دارند . آنها هستند که اول از همه « سرنیزه را در دستور کار قرار میدهند » ( ل م آ - ۱۳۲ - ۹ )

بر مبنای خروشچف و رویزیونیستهای منرن ، امکانات گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم از طریق راههای پارلمانی صلح آمیز رویه رفته است . هیچ کشور سوسیالیستی وجود ندارد که گذار از این طریق صورت گرفته باشد ، ولیکن چندین کشور سرمایه داری وجود دارند که جنبش کارگری آنها در اثر توهانات ناغی از « گذار مسالمت آمیز » از بین رفته است .

در تمام این موارد خروشچف و رویزیونیستهای منرن تئوری مارکسیستی - لنینیستی دیکتاتوری پرولتاریا را زیر پا گذاشته اند . یکی از موانعی که در راه خروشچف قرار داشت ، عزت و احترامی بود که دولتها مردم شوروی بلکه مردم سراسر دنیا برای نام استالین قائل بودند . لذا خروشچف در میان ضعف بی پایان امپریالیستها ، استالین را محکوم نمود . بجای تحلیل عینی از بهروزها و شکستهای گذشته بمنظور درس گرفتن برای آینده ، وی از عکس -



المعل طبیعی مردم نسبت به خطاهائی که در زمان رهبری استالین انجام شده بود استفاده کرد و تا به بهانه مبارزه با « کهن عصمت » خیانت حساب شده خود به مارکسسم - لنینیسم را منقح نماید و وی عمدا فراموش کرده بود که بعنوان یک عضو که سالها در رهبری حزب قرار گرفته بود خود نیز با یستی جوابدگویی اعتبارات آن باشد و اینکه در زمان حیات استالین هیچ کس در ستایش از استالین پرسودا تر از خروجهت وجود ندانسته است. البته این صحیح است که در ستایش از استالین زیاده روی شده و بخصوص توسط روسای پوززوا - پوزوکرات که در امر « تکان دادن پرچم سرخ بمنظور نابود کردن پرچم سرخ » کار آزموده شده بودند ؛ ولی در اصل « این ستایشها ابراز احساسات خودبیمودی تودهها بود » کارگران و دهقانان شوروی همانطور که خسته لنین بودند همانطور نیز خسته استالین بودند زیرا که میدانستند همه چیز خود را مدیون آنها هستند .

این فصل را با کلمات ماثونه دون خاتمه میدهیم :

« اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور سوسیالیستی بود و حزب کمونیست شوروی توسط لنین تاسیس گردید . اگر چه روزهونیستها رهبری حزب کمونیست شوروی را بزور غصب کرده اند ولی من از رفقا تقاضا میکنم که در اعتقاد خود نسبت به اینکه توده های خلق شوروی و اعضا « کادرها حزب خوب هستند و خواهان انقلاب میباشند و اینکه حکومت روزهونیستی بیری نخواهد پائید و استوار باقی بمانند » ( پ - ر - سال ۶۹ ، شماره ۱۸ ، ص ۲۷ )

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## فصل هفتم

### انقلاب فرهنگی پرولتاریائی

■ انقلاب کمونیستی قطعی ترین شکل کستن رسته‌های پهنند با مناسبات مالکیت سنتی است؛ شکست آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده‌های سنتی به قطعی ترین شکلی قطع رابطه کند. (مانیفست حزب کمونیست)

#### ۱- آزادی طلسم

اعلام جمهوری توده‌ای چین در اکتبر ۱۹۴۹ پایان موفقیت آمیز یک جنگ انقلابی پیچیده و طولانی بود که هم شامل جنگ داخلی و هم جنگ ضد ژاپونی بوده و با تشکیل ارتش سرخ چین (اکنون ارتش آزادیبخش خلق) در سال ۱۹۲۲ شروع شده و به تدریج به سرتاسر چین گشایده شده. این جنگ در اصل یک جنگ دهقانی و (م.م.آ - ۲۶۶ و ۲) یک مبارزه مسلحانه بغاطر زمین بود. قیامهای دهقانی بمدت بیسی از دو هزار سال سیمای تاریخ چین را تشکیل میداد و ولی همه این قیامها با شکست روبرو شدند زیرا که دهقانان بمثابه یک طبقه قادر به رهبری انقلاب نیستند. اما این یکی و نوع جدیدی از جنگ دهقانی بود که در آن دهقانان توسط پرولتاریا و پمشاهنگ او حزب کمونیست رهبری مییافتند. نیروی جنگنده آن ارتش طراز توینی بود که بتوده‌ها نزدیک بوده و برطبق اصول مائترالیسم نمو - کراتیک سازمان داده شده بود. در امر تولید و اداره امور و همچنین در امر جنگ فعال بوده و هرکجا که قدم میگذاشت یک نمونه عملی از روحیه و از خود گذشتگی پرولتاری و خدمت بخلق بجای میگذاشت. در نتیجه هنگامی که در سال ۱۹۴۹ آزادی بیست آمد، دولت جدید خلق مجموعه‌ای از کارهای یا تجربه که حاضر بودند در تمام مسائل ساختمان سوسیالیسم رهبری را بدست بگیرند در اختیار

بدست آوردن این بهروزی وقت و انرژی زیادی لازم ندارد ولی مستحکم کردن آن دارد. بهروزواری به قابلیت ما در امر سازندگی شک ندارد. امپریالیستها تصور میکنند که بالآخر ما برای حفظ بقا خود دست گدائی بهسوی آنها دراز خواهیم کرد. بدست آوردن بهروزی ممکن است موجب رشد بررسی از روحیهها در حزب گردد - گستاخی، روحیه قهرمانی خودخواهانه، رعونت، عدم تعادل به پیشرفت، علاقه به خوش گذرانی و تنفر از زندگی سخت و مستند. پس از بهروزی، مردم از ما سهاگزار خواهند شد و بهروزواری نیز به پیش آمده و زبان به تمجید ما خواهد گشود. چنین اثبات است که دشمن نمیتواند بزور اسلحه ما را مقهور سازد. ولیکن، ستایشی و تمجید بهروزواری ممکن است اضعاف ضعیف النفس را در صفوف ما مقهور سازد. ممکن است کمونیستهایی وجود داشته باشند که در مواجهه با دشمنی که تفکر داهت تسلیم نمودند و به خاطر استقامتی در مقابل این دشمنان نام قهرمان برای آنها شایسته است، ولی همین گمان نمیتواند گلوله های شکرآلود را تحمل کنند و در مقابل آن شکست میخورند. ما بایستی در مقابل چنین وضعی آماده باشیم. (م م آ - ۲۲۳ و ۲۲۴)

صدر ماثو به آینده با اطمینان توأم با احتیاط نگاه میکرد:

« انقلاب چین امر عظیمی است ولی راه پس از انقلاب طولانی تر بوده و کار بزرگتر و مشکل تر خواهد بود. چنین مسئله ای باید اکنون در حزب روشن شود. بایستی به رفقا آموخت که متواضع و محتاط بوده و در شبهه کارشان از گستاخی و تندبی بپرهیزند. به رفقا باید آموخت که ساده زندگی کنند و سخت مبارزه نمایند. ما اسلحه مارکسیستی - لنینیستی انتقاد و انتقاد از خود را در اختیار داریم. ما میتوانیم که شبهه های بس در بدور افکنده و شبهه های خوب را حفظ کنیم. ما میتوانیم آنچه را تمسیمی دانستیم به ما موزیم. ما نه تنها خوب میدانیم چگونه دنیای کهنه را خراب کنیم بلکه همچنین خوب میدانیم چگونه دنیای نو بسازیم. مردم چین نه تنها خواهند توانست بدون گدائی از امپریالیستها زندگی کنند، بلکه آنها

زندگی بهتری از آنچه در کشورهای امپریالیستی وجود دارد خواهند داشت.\*  
( ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ )

اعلام جمهوری خلق بمان آشکاره تغییر در جامعه چین بود .  
اول ، پایان مبارزه آزادیبخش ملی . نه فقط تمام کشور ( با استثناء تایوان )  
از قید ستم امپریالیسم آزاد عده بود ، بلکه برای اولین بار در تاریخ ، اقلیت  
های ملی که غیر درمد جمعیت را تشکیل میدادند ، حقوق مساوی با خلق هان \* بنست  
آوردند .

دوم ، اتمام انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، کلیه مناسبات فئودالی منقضی گردید .  
در مناطق روستائی ، بر مبنای اصل " زمین متعلق به کسی است که روی آن کار می  
کند " زمینها بمن دهقانان تقسیم گردید . در شهرها ، سرمایه متعلق به بورژوا -  
وازی کمپرادور صادره گردید ، در حالیکه مالکیت کارخانه های متعلق به بورژوازی  
ملی با در نظر گرفتن کنترل دولت بر روی مواد خام ، بازار و شرایط کار ، در  
بست آنها باقی ماند . در عین حال ، یک سیستم دولت انتخابی بر مبنای حق رای  
عمومی و با کمک اشکالی احزاب سیاسی که در مبارزه آزادیبخش ملی شرکت داشتند  
تاسیس گردید .

سوم ، آغاز انقلاب سوسیالیستی . در مناطق روستائی ، دهقانان تشویق می  
شدند تا گروههای تعاونی تشکیل دهند . این گروهها قرار بود که بعداً بسند  
کشورهای کفاورزی و سپس به کمونها تبدیل شوند . در اثر رهبری پرولتری  
که از طریق انجمنهای دهقانی اعمال گردید ، این مراحل متوالی بدون مخالفت  
جدی از طرف دهقانان غنی بجلو برده شد . در شهرها ، بورژوازی ملی تشویق می  
شد تا با مالکیت مشترک دولتی و خصوصی توافقی کند . مزیت این کار در جلب  
همکاری مالکین سابق کارخانهجات و استفاده از آموزش تجاری و تجربه مدیریت  
آنها در امر تکامل سوسیالیستی صنعت بود . و بالاخره حزب ، یکسری جنبش های  
توده ای را که آغاز آن جنبش سان فان\*\* در سال ۱۹۵۲ بود بر علیه ریاست طلبی

حالیوانه ، فساد و بوروکراسی شروع کرد . این جنبشها به انقلاب فرهنگی پرولتاریائی ( ۱۹۶۶ - ۱۹۶۸ ) انجامید . این جنبشها در طی نسل خود وسیعتر و عمیقتر میگردد ، اما هدف همه آنها یکسان بود - یعنی مبارزه طبقاتی را با به آخر پهن بردن از طریق دعوت تودهها به « جرات در تفکر » جرات در صحبت و جرات در عمل » .

## ۲- برخورد با تضادها

آیا در جامعه سوسیالیستی تضادهائی وجود دارند؟ اگر چنین است ، ماهیت این تضادها چیست و چگونه بایستی آنها را حل نمود ؟

جواب این است که در درجه اول ، در جامعه سوسیالیستی بایستی تضاد وجود داشته باشد ، زیرا که تضاد در همه جا وجود دارد .

« فلسفه مارکسیستی بر آنست که قانون وحدت تضاد قانون اساسی عالم است این قانون در همه جا صدق میکند - خواه در طبیعت باشد و خواه در جامعه بشری و یا در تفکر انسانها . دو جهت يك تضاد در ضمن وحدت با یکدیگر در مبارزه اند و درست همین وحدت و مبارزه است که موجب حرکت و تغییر اشیاء و پدیدهها میگردد . تضادها در همه جا موجودند ، ولی ماهیت آنها بر حسب ماهیت مختلف اشیاء و پدیدههای متنوع کونا کون است . وحدت تضاد برای هر شیئی با پدیده مشخص مشروط ، موقتی و گذراست و از اینرو نسبی است . در حالیکه مبارزه تضاد مطلق است . همین این قانون را بوضوح تمام بیان کرده است . در کشور ما پیوسته انسانهای بدعتری بشرک این قانون دست میبایند مخالف برای عده زیادی قبول این قانون يك مطلب است و استفاده از آن در بررسی و برخورد با مسائل مطلب دیگر . عده زیادی جرات نمیکنند که آشکارا قبول نمایند که در درون خلق کشور ما همنسوز تضاد وجود دارند و درست همین تضادها هستند که جامعه را پیش میرانند . عده زیادی قبول ندارند که تضادها در جامعه سوسیالیستی هنوز موجودند و باین جهت در برخورد با تضادهای جامعه کم جرات و دچار پاهویته می

شوند ؟ آنها درك نمیکنند که وحدت و همبستگی جامعه سوسیالیستی درپروسه حل صحیح و ناعنی تضادها روز بروز مستحکمتر میگردد . از اینرو باید این موضوع را به خلق و در درجه اول به کارهایمان توضیح دهیم تا بسه آنها در عنایت تضادهای جامعه سوسیالیستی کمکی شده باشد و در ضمن بهاموزند که چگونه باید این تضادها را با شیوههای صحیح حل نمایند . »

( ۲ ج ۲ ف - ص ۹۱ ؛ ل م آ - ۲۶۰ ، ۲۸۰ )

اکنون که وجود تضادها در جامعه سوسیالیستی مورد قبول است ، حال بایسند دید ماهیت آنها چگونهاند ؟ آنها بر دو نوع اند : تضادهای درون خلق کسه ماهیتا غیرآنتاگونیستی هستند و تضادهای بین خلق و ضمنی که ماهیتا آنتاگونیستی هستند . تضادهای بین طبقاتی که از انقلاب حمایت میکنند - برای مثال بیسین کارگران و دهقانان - مربوط به نوع اول ؛ و تضادهای بین طبقات حامی انقلاب از يك طرف و بقایای طبقات استثمار کننده کهن - برای مثال مالکین سابق - از طرف دیگر ، از نوع دومند . اختلاف بین این دو نوع تضاد در جامعه سوسیالیستی مربوط به دو جنبه دیکتاتوری دمکراتیک خلق میباشد - دمکراسی برای خلق و دیکتاتوری برای مرتجعین .

بدینصورت ، هم تضادهای غیرآنتاگونیستی و هم تضادهای آنتاگونیستی در جامعه سوسیالیستی وجود ندارند . علاوه براین ، اگر به تضادهای غیرآنتاگونیستی بسه صورت صحیح برخورد نمود ممکن است به تضادهای آنتاگونیستی تبدیل شوند و بالعکس ، اگر به تضادهای آنتاگونیستی صحیح برخورد نمود ، ممکن است به تضادهای غیرآنتاگونیستی بدل شوند . بدین ترتیب تضاد بین پرولتاریا و دهقانان غیرآنتاگونیستی است . در حالیکه کشاورزی بخاطر ازبهداد رشد میزان تولید وابسته به ماشین آلات صنعتی است ، ولی در عین حال لازم است که بمنظور تهیه سرمایه برای رشد و تکامل صنعت ، کشاورزی مازاد تولید بوجود آورد . با این وجود در اثر تفاوت بین شهر و ده که از جامعه کهن بارث رسیده ( مارکس - انگلس ، ایدئولوژی آلمانی ) میزان تولید کار کشاورزی از کار صنعتی کمتر است . اگر به ایسین تضاد برخورد صحیح نمود ، امکان برقراری توازن صحیح بین رشد کشاورزی و صنعتی

وجود نخواهد داشت و در نتیجه تضاد بین این دو طبقه ممکن است بصورت آنتاگو-  
 نیستی در آید. برعکس، تضاد بین بورژوازی ملی و پرولتاریا در چین کهس-  
 آنتاگو نیستی بود زیرا که تضاد بین استثمار کننده و استثمار خورنده بود؛ ولی  
 در شرایط مخصوص انقلاب چین که در فعل دوم توضیح داده شد، با این تضاد طوری  
 برخورد شد که بصورت غیر آنتاگو نیستی در آمد، ولی بهر حال این تضاد از بهین  
 نرفته بود. تحت سیستم مالکیت مشترک دولتی و خصوصی، مالکین سابق کارخانجات  
 در طی سالها، سود معینی از بابت سرمایه خود دریافت میکردند. این هنوز يك  
 شکل استثمار بود، هر چه شکل ملائمتر آن. بهر حال تضاد بین پرولتاریا و  
 بورژوازی هنوز بطور نهائی حل نشده است.

با این دلایل، درك این مسئله که تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی هنوز در  
 جامعه سوسیالیستی وجود داشته و در نتیجه امکان بازگشت به سرمایه داری وجود  
 دارد، يك امر حیاتی است.

\* در چین، هر چه تحول سوسیالیستی در مورد سیستم مالکیت بطور اساسی  
 انجام یافته و مبارزات طبقاتی و طوفان آسای توده‌ای که مشخصه دوره انقلاب  
 است، بطور عمده پایان پذیرفته، ولی بقایای طبقات سرنگون شده مالکان  
 ارضی و کهنر ادور ما هنوز موجود است، بورژوازی هنوز برجاست و خورنده.  
 بورژوازی تازه در حال تحول است. مبارزه طبقاتی هنوز تمام نشده است.  
 مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای  
 سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه  
 ایدئولوژیک هنوز مبارزه‌ای طولانی و پیچیده خواهد بود و حتی گاهی بسیار  
 حدت خواهد یافت. پرولتاریا کوشش میکند تا جهان را طبق جهان بینی خود  
 دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد تا جهان را طبق جهان بینی خود  
 تغییر دهد. در این مورد، مسئله "پروزی کی برکی" سوسیالیسم یا  
 کاپیتالیسم عملا حل شده است. \* (م چ م ف - ص ۱۱۵)

\* مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی، آزمایشات علمی، اینها سه جنبه  
 انقلابی عظیم بمنظور ساختمان يك کشور سوسیالیستی مقتدر میباشد. این



جنبشها تضمین مطمئنی هستند که کمونیستها را از بوروکراسی بدورداخته و آنها را در مقابل روزه‌بونیسم و دکماتیسم مصون میدارد و برای همیشه آنها را شکست‌ناپذیر میگرداند. اینها تضمین مطمئنی هستند که پرولتاریا را قادر میسازند با توده‌های وسیع زحمتکرم متحد شده و دیکتاتوروری دیکراتیک را جامعه عمل بچوینانند. اگر چنانچه در شرایط فقدان ایمنی جنبشها، مالکین، دهقانان مرفه، ضدانقلابیون، عناصر بدو انواع و اقسام موجودات پلید بتوانند در صحنه ظاهر شوند، و در این ضمن کارهای ما چشمان خود را ببندند و در بسیاری موارد بین دشمنان ما و خود ما تفاوت قائل نشوند و حتی با دشمن همکاری نموده و در نتیجه فاسد شده و روحیه خود را از دست دهند، و اگر چنانچه کارهای ما به‌صفت دشمن کشیده شوند و یا اینکه دشمن بتواند زیرکانه وارد صفوف ما شود و اگر چنانچه تعداد زیادی از کارگران، دهقانان و روشنفکران ما در مقابل تاکتیک‌های نرم و تاکتیک‌های سخت دشمن بی دفاع باقی بمانند، در اینصورت مسدودیت زیادی طول نخواهد کشید. شاید فقط چند سال و یا یک دهه و حداکثر چند دهه. تا اینکه اجباراً یک بازگشت ضدانقلابی در سطح تمام کشور به وقوع خواهد پیوست. حزب مارکسیستی - لنینیستی بدون یک حزب روزه‌بونیستی و یا فاشیستی مبدل شده و تمامی چین رنگ خود را عوض خواهد نمود. (م ن ی - ص ۵۰)

\* جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی نسبتاً طولانی را دربر میگیرد. در مرحله تاریخی سوسیالیسم هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی موجودند. در این دوره مبارزه بین راه سوسیالیسم و راه سرمایه‌داری وجود دارد و خطر بازگشت سرمایه‌داری نیز موجود است. ما بایستی ماهیت پیچیده و طولانی این مبارزه را درک کنیم. ما بایستی به‌داری و آگاهی خود را بیشتر کنیم. ما بایستی تعلیم و تربیت سوسیالیستی را به‌بهتر بریم. ما بایستی بطور صحیح تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی را درک نموده و بآنها برخورد کنیم و بین تضادهای میان ما و دشمن و تضادهای

میان خلق تعایز فائل شده و بصورت صحیح با آنها برخورد کنیم . در غیر این صورت ، يك کشور سوسیالیستی مانند کشور ما ذکر کون شده ، بعد خود مبدل خواهد شد و بازگشت به سرمایه داری بوقوع خواهد پیوست . ( پ - سال ۱۹ ، شماره ۱۸ ، ص ۱۵ )

### ۳- راه سرمایه داری

در سال ۱۹۲۲ مانوئس دون چنین نوشت :

" تا زمانیکه طبقات موجودند ، تضاد بین نظرات درست و نادرست در حزب کمونیست انعکاسی از تضادهای طبقاتی در درون حزب خواهد بود . این تضادها در ابتدا یا در مورد بعضی مسائل حتماً بلافاصله آنها کونیستی میشوند ، ولی با رشد مبارزه طبقاتی ممکن است به تضادهای آنها کونیستی تغییر یابند . تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی بما نشان میدهد که تضاد بین نظرات درست و نادرست از یکطرف و نظرات نادرست تر و تروتسکی و بوعارین و دیگران از طرف دیگر ابتدا بشکل آنها کونیستی ظاهر نکشت ، بلکه بعدها به آنها کونیسم مبدل شد . در تاریخ حزب کمونیست چین نیز مواردی یافت میشود . . . در حال حاضر در درون حزب ما تضاد بین نظرات درست و نادرست شکل آنها کونیستی ندارد و چنانچه رفاثمیکه مرتکب اشتباه شده اند ، بتوانند اشتباهات خود را تصحیح کنند ، این تضاد به آنها کونیسم مبدل نخواهد شد . از اینرو حزب باید از یکسو علیه نظرات نادرست بطور جدی مبارزه کند و از سوی دیگر بان رفاثمیکه مرتکب اشتباه شده اند ، امکان کافی دهد تا به اشتباهات خود پی ببرند . در چنین صورتی مسلم است که مبارزه تا حد اغراط اشتباه خواهد بود . ولی چنانچه افرادیکه مرتکب اشتباه شده اند ، روی اشتباه خود بایستند و آنها عمیقتر سازند ، امکان دارد که این تضاد به آنها کونیسم مبدل شود . " (م م آ ۱۹۲۱)

در زمان انقلاب فرهنگی ، توده ها تشویق میشدند تا بمنظور " افتای هر نوع دیو و دد و همچنین بمنظور انتقاد از کمبونها و اشتباهات کارهای مسئولین امسیر "

جلساتی تشکیل دهند. (پ.ر - سال ۶۶، شماره ۳۴، ص ۲) - در جریان این جلسات معلوم شد که بعدت چندین سال گروهی در رهبری حزب برهبری لیونفا نوجی در مخالفت با مائوتسه دون فعالیت میکرده است. این گروه، نماینده منافع یک بخش از بورژوازی ملی بود.

در فصل دوم اشاره شد که در شرایط ویژه چین، بورژوازی ملی در مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم بطرف اتحاد کارگران و دهقانان کشیده شد:

• در کشور ما تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضادهای درون خلقی است. بعدت اینکه بورژوازی ملی در کشور ما عملی دوگانگی دارد، مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی بطور کلی از جمله مبارزه طبقاتی درون خلقی است. بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب بورژوا - دمکراتیک از طرفی دارای جنبه انقلابی بود و از طرف دیگر جنبه سازشکارانه قامت و در دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی نمیشد. بورژوازی ملی با امپریالیسم، طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک تفاوت دارد. تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی تضادی است بین استثمار عودگدان و استثمار کنندگان که فی نفسه آنها کونیستی است. ولی در شرایط مشخص کشور ما، هرگاه با تضاد آنها کونیستی بین این دو طبقه بطرز صحیح برخورد شود، آنوقت میتواند به تضاد غیر آنها کونیستی مبدل و بطور مسالمت آمیز حل شود. اما اگر ما با این تضاد برخوردی نادرست داشته باشیم و چنانچه نسبت به بورژوازی ملی سیاست وحدت، انتقاد و تربیت را در پیش نگیریم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد، آنگاه تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد بین ما و دشمن بدل خواهد شد. (م.چ.م.ف - ص ۸۲)

در اثر برخورد صحیح با این تضاد، اکثر اعضاء بورژوازی ملی از دیدکنا توری دمکراتیک حلی حمایت کردند و ولی بعضی از آنها که خواستار چین سرمایه داری بودند،

در مقابل پیشرفت بیشتر انقلاب مقاومت کرده و خود را با نیروهای ضد انقلاب هم‌صفت نمودند . منافع این بخش از بورژوازی ملی توسط لیوشا ثوچی در رهبری حزب تامین میگردید . ضدیت وی با مائوسدون بیانگر تضاد بین عناصر طرفدار سرمایه‌داری و پرولتاریا بود . این تضاد از آغاز وجود فاشت ولی بعد از ۱۹۴۵ یعنی زمانیکه جنگ‌خند ژاپنی خاتمه یافت تمدید شد و در سال ۱۹۴۹ هنگامیکه انقلاب بورژوا - دمکراتیک وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی گردید این تضاد هر چه بیشتر تشدید گردید .

محتوی خط مشی لیوشا ثوچی همیشه آپورتونیستی بود ، گرچه گاهی در قالب راست و گاهی در قالب چپ جلوه‌گر میشد . ملاحظات تاکتیکی تعیین‌کننده تفاوت در ظواهر این خط مشی بود و بمنظور سوء استفاده از نوسانات ویژه ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی مورد استفاده قرار میگرفت . هنگامیکه حزب در حال بحث و تبادل نظر بمنظور تصمیم گرفتن در مورد پیشرفت و یا عقب‌نشینی بود ، لیوشا ثوچی موافق عقب‌نشینی بود ؟ هنگامیکه حزب تصمیم گرفته بود که بایستد پیشرفت نمود ، لیوشا ثوچی طرفدار آنهمان پیشرفت سربعنی بود که خطر عکس را در برداشت . تکامل این تضاد که در ابتدا غیر آنتاگونیستی بود را میتوان در مواضعی که وی در موارد متوالی در دوره بعد از جنگ گرفته است مشاهده نمود .

در پایان جنگ دوم جهانی ، احزاب کمونیست کشورهای آزاد شده پیش از هر زمان دیگر موفقیت خود را استوار یافتند . بخاطر رهبری آنها در امر مقاومت ، آنها توانسته بودند که حمایت توده‌ها را بدست آورند ، در حالیکه بورژوازی متغیر و بی اعتبار شده بود برای آنها دوره بیشتر باقی نمانده بود . پس اینک توده‌ها را رهبری کرده بستم انقلاب سوسیالیستی سوق دهند و با اینک سلاحهای خود را تسلیم نموده و به بورژوازی در امر استقرار نظام کهن ، نظامی که در اثر جنگ پایه‌های لرزان شده بود ، کمک نمایند . در حقیقت این يك انتخاب بین راه سوسیالیسم و راه سرمایه‌داری بود . احزاب اروپای غربی راه دوم را انتخاب کردند . در چین نیز این راه توسط برخی از رهبران حزب از جمله لیوشا ثوچی توصیه میگردید . نتیجه انتخاب این راه اشتقاق با کمیندان بود .

ائتلافی که شرایط آن منجر به انقیاد ارتشهای انگلیسی در تحت کنترل کوماندان می گردید . تحت رهبری مائوتسهدون ، کمونیستهای چین تصمیم گرفتند که بهبسیارزه ادامه دهند .

حزب رفرم ارضی را بمنظور انای روابط فئودالی در مناطق روستائی طرح ریزی نمود . پس از ارزیابی دقیق از اموال مالکان و دهقانان مرفه ، قرار براین شد که مازاد اراضی آنها توسط انجمنهای دهقانی تصرف شده و سپس بین دهقانان فقیر تقسیم گردد . چنین خط مشی ای توسط لیونگ توجی برای مدتی تحریف میشد . وی دهقانان فقیر را تشویق مینمود تا فکر کنند که هدف تقسیم اراضی ارتقاء سطح آنها بسطح دهقانان متوسط میباشد . چنین امری با در نظر گرفتن موجود تولید کثا ورزی غیرممکن بود و اگر چنانچه این خط مشی توسط مائوتسهدون تصحیح نشده بود ، چنین رفرم ارضی با شکست روبرو میگردد . ( م م آ - ۱۹۷ ، ۶ )

پس از الفاء مناقشات فئودالی ، عنوان این بود که مرحله بعدی چه خواهد بود ؟ آیا بایستی کثا ورزی بر پایه سوسیالیستی و یا بر پایه سرمایه داری تکامل پیدا نماید ؟ مشی حزب این بود که بایستی هنوز بر دهقانان فقیر تکیه نموده و از طریق گروهها و شرکتهای تعاونی کثورانیوها را تشکیل داده و در جهت کلکتیو کردن کثا ورزی قدم برداشته شود . مازاد تولید کثا ورزی میباشد در سالوده ای برای صنایع سنگین گردد ، ولی در عین حال بخشی از آن نیز میباشد در صنایع سبک مصرف گردد . صنایع سبک نیز بنویسه خود هم برای محصولات صنعتی عرضه یوجود آورده و هم مقدار کافی از صنایع مصرفی تولید نموده تا فشار بیسی از اندازه بر روی دهقانان قرار نگیرد . چنین مشی ای با مخالفت لیونگ توجی روبرو شد . وی چنین استدلال مینمود : کلکتیو کردن کثا ورزی بدون ماشین آلات غیرممکن است و در نتیجه بایستی منتظر رشد و تکامل صنعت بود . در عین حال ، کثا ورزی از طریق سرمایه داری ، که خرید و فروش زمین و استخدام کار مزدوری را جایز می شمارد میباشد تکامل یابد . وی چنین عنوان نمود که « زمانی میتوان از کلکتیو کردن کثا ورزی صحبت نمود ، که هفتاد درصد دهقانان تبدیل به دهقانان غنی شده باشند » . خواهیم دید که این خط مشی شبیه خط مشی ایست که بوجاریسن

در شوروی مطرح نمود و یعنی نظریه‌ای که ادعا داشت در صورتیکه در کشاورزی بازار آزاد وجود داشته باشد و کولاکها رشد نموده به سوسیالیسم گام خواهند نهاد.

هنگامیکه جنبش کشاورزان در اواسط دهه ۱۹۵۰ اوج صعودی خود را طی می‌نمود، لیوشا ثوچی در صدد آهسته نمودن آن برآمد. بعدها هندامیکه جنبش علی‌رغم وی بجلو رفته بود و وی درست مانند مسئله رفعم ارضی و یک شکل مساوات افراطی را تجویز می‌نمود و باز هم بعدها هندامیکه جنبش در اثر یک محصول بد با مشکلات روبرو می‌شد و وی دومرتبه از بازار آزاد و آزادی مالکیت خصوصی طرفداری می‌نمود. هندامیکه حزب کارگران را به مبارزه با فقر و انتقاد از روهیز-یونیس دعوت می‌کرد - یعنی آنها را به ضدیت با تمام اشکال فردگرائی - بورژوازی و منافع شخصی چه در خود و چه در دیگران دعوت می‌نمود - لیوشا ثوچی خود پیرویی و استفاده از انگیزه‌های مادی را تجویز می‌نمود.

واضح است که از همان آغاز در رهبری حزب تضادی بین این دو خط منی موجود بود؛ مائوتسهدون نماینده منی پرولتری و لیوشا ثوچی نماینده منی بورژوازی بود. منی بورژوازی گاهی بر راست و گاهی به چپ منحرف می‌شد و ولی همیشه با منی پرولتری در تضاد بود.

لیوشا ثوچی و داروستان‌های که مثال غروشف و روهیز یونیس‌های مدرن در اتحاد شوروی آنها را تشویق کرده بود و نقشه‌های مشابهی برای بنست گرفتن قدرت در چین تهیه کرده بودند. تعداد آنها زیاد نبود و لیکن آنها در رهبری حزب مواضع کلیدی جندی را در دست داشته که از طریق آنها توانستند در بین اعضا ساده نفوذ وسیع کرده و آنها را کمراه و مقشوق کنند. در بهار سال ۱۹۶۶، ایسن جریان به اوج خود رسید. در تاریخ شانزدهم مه و اعلامیه‌ای که توسط مائوتسهدون نوشته شده بود توسط کمیته مرکزی به تمام اعضای حزب فرستاده شد. در این اعلامیه چنین آمده بود:

"تعدادی از نمایندگان بورژوازی در کمیته مرکزی در حزب دولت و سایر ادارات مرکزی و همچنین ایالتی و شهری و در سطح مناطق خود مختار موجودند.

تمام حزب با یستی در فتن عظیم انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را بلند افراشته و بطور کامل موضع ارتجاعی بورژوائی با «مطالچ» مقامات آکادمیک» را که بسا حزب و سوسیالیسم مخالفت میکنند اغما نمایند و عقاید ارتجاعی بورژوائی را در زمینه کار آکادمیک، تعلیم و تربیت، ژورنالیزم، انتشارات ادبی و هنری کاملاً مورد انتقاد قرار داده، طرد نمایند و در چنین زمینه‌های فرهنگی، رهبری را بر دست گیرند. برای اینکه در این کار موفق شویم، لازم است که در عین حال آن نمایندگان بورژوازی را که مانند روباه وارد حزب، دولت، ارتش و تمام ارکان فرهنگی شده‌اند مورد انتقاد قرار داده، طرد نمائیم. با آنها را بیرون نمائیم و با بعضی از آنها را به مناسب دیگر منتقل کنیم.

آن نمایندگان بورژوازی که مانند روباه وارد حزب، دولت، ارتش و محافل مختلف فرهنگی شده‌اند، عده‌ای رویزیونیست ضدانقلابی هستند. زمانیکه شرایط مساعد بوجود آید، آنها قدرت سیاسی را بدست گرفته و دیکتاتوری پرولتاریا را به دیکتاتوری بورژوازی تبدیل خواهند نمود. بعضی از آنها را تاکنون دیده‌ایم ولی پاره‌ای را نیز هنوز ندیده‌ایم. بعضی‌ها هنوز مورد اطمینان ما هستند و به‌منوان جانمندان ما در حال تربیت‌شدن هستند. برای مثال، افرادی مثل خروشیچ هنوز در کنار ما هستند. کمیته‌های حزبی در تمام سطوح با یستی باین امر توجه کامل نمایند. (پ. ر. - سال ۶۷، شماره ۶۶، ص ۱۰)

باین ترتیب حزب نسبت به خطر آگاه شد و عکس‌العمل آن دعوت توده‌ها به انتقاد آزاد از کار حزب بمنظور شناسائی و منفرد نمودن دشمن بود:

« همانطور که صدر مائو در گفتار خود در فوریه ۱۹۶۷ تذکر داد: « در گذشته ما در مناطق دهقانی، در نارخانه‌ها، در زمینه‌های فرهنگی مبارزه کرده‌ایم و در ضمن جنبش تعلیم و تربیت سوسیالیستی را نیز با انجام رسا - ندیم، ولی همه این نارها موفق به حل مسئله نگردید زیرا که ما نتوانستیم فرم و روشی پیدا کنیم که توده‌های وسیع را بحرکت آورده تا جوانسب

تاریک کار ما را علنا و بطور کامل و از پائین افشاء نمایند» .  
 ما اکنون این فرم را پیدا نموده ایم - این فرم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا -  
 ریائی است . تنها با بسیج توده های مملوئی بمنظور مطرح نمودن نظراتشان  
 بطور آزاد و نوعی کتبی هائی با حروف درشت و ترتیب دادن بحث های بزرگ  
 است که میتوان مرتدان ، جاسوسان دشمن ، رهروان سرمایه داری در مقام  
 قدرت ، که مانند گرمی بدرون حزب راه یافته اند ، را افشاء نموده و توطئه  
 های آنان برای بازگرداندن سرمایه داری را نقی بر آب سازیم . ( پ ر -  
 سال ۶۹ ، شماره ۱۸ ، ص ۱۶ )

### ع - حرکت توده ای در دولت

هنگامیکه لنین دعوت به « انقلاب فرهنگی » مینمود ، وی تخصیص میداد که برای  
 پیروزی کامل سوسیالیسم ، بایستی توده های کارگر و دهقان کار اداره دولت را در  
 دست گیرند و برای اینکار ، آنها بایستی سطح فرهنگی خود را به حدی برسانند که  
 بتوانند بجای ایدئولوژی بورژوازی کهنه ، ایدئولوژی پرولتری را قرار داده و  
 در نتیجه موانع بوروکراتیکی که بورژوازی در پشت آنها خود را مخفی کرده بود  
 را از میان بردارند .

همه اینها نیز اهداف انقلاب فرهنگی چین بوده هدف این انقلاب صرفا نابود کردن  
 عناصر متخاصم با سوسیالیسم نبود ، بلکه هدف ، قایل کردن طبقه کارگر بمنظور  
 « در دست گرفتن رهبری کلیه امور » ، « قرار دادن سیاست بالای مدیریت » بود .  
 همچنین مطمئن شدن از اینکه مامورین مسئول « از بین مردم عادی » انتخاب شوند  
 بخاطر دستیابی باین اهداف لازم بود که یک حمله همه جانبه بر علیه ایدئولوژی  
 بورژوازی صورتی که توده ها در آن بطور فعال شرکت کنند ترتیب داده شود .

« گرچه بورژوازی سرنگورنده است ، ولی هنوز سعی میکنند که ایده های کهنه  
 فرهنگی ، رسوم و عادات طبقات استعمار کننده را بمنظور فاسد کردن توده ها ،  
 تصدیق مغزهای آنها و کوشش برای بازگشت خود ، بکار برد . پرولتاریا  
 بایستی درست برعکس عمل نماید . او بایستی در مقابل هرگونه تهدید



پروژوازی در زمینه ایدئولوژی رودررو باشند و از ایده‌های نوین فرهنگ  
معاذات و رسوم پرولتاریا بمنظور تغییر سیمای فکری کل جامعه استفاده  
کند. (پ.ر - سال ۱۶، شماره ۲۳، ص ۶)

• در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، تنها روش، روشی است که توده‌ها  
خود را بدست خود آزاد نمایند و بایستی از هرگونه روشی که کارها را نه  
بدست توده‌ها بلکه در قبال آنها انجام میدهد احتراز جست.

به توده‌ها اعتماد نشان کنید، با آنها تکیه کنید و به خلاقیت آنها احترام  
بگذارید، ترس را بدور افکنید، از اغتشاش نهراسید... بگذارید  
توده‌ها خود را در این جنبش انقلابی بزرگ تربیت کنند و بیاموزند که بیسی  
خوب و بد و بین شیوه‌های صحیح و ناصحیح انجام دادن کارها تفاوت گذارند.  
(پ.ر - سال ۱۶، شماره ۲۳، ص ۷)

چنین بود آن «تهاجم سوسیالیستی» بر علیه «بغایای سرمایه‌داری در افکار مردم»  
که استالین در شوروی خواستار آن کرده‌بود، لیکن چون در آنجا حزب بتوده‌ها  
کمتر نزدیک بود، لذا با اندازه کافی قدرت نداشت که آنها را وارد مبارزه کند.  
در زمان انقلاب فرهنگی، یک واحد تشکیلاتی جدید، کمیته انقلابی - بوجد  
آمد. این کمیته بر اساس ترکیب «سه تریک» قرار دارد، یعنی اعضا آن با  
در نظر گرفتن اینکه میتوانند هر آن پرکنار شوند، از صفوف حزب، ارتش آزادی-  
بخش خلق، و سازمانهای توده‌ای انتخاب شده و مستقیماً در برابر مردم مسئولند.  
این کمیته‌ها در تمام سطوح، از کارخانه تا کمون گرفته تا ارگانهای محلیسی  
و ایالتی دولت بوجود آمده‌اند و وظیفه آنها بوجود آوردن راهبانی است که توده‌ها  
بتوانند از طریق آنها مستقیماً در امر اداره کشور شرکت کنند؛

• این ارکان قدرت به‌ترم - در یک امکان میدهد تا قدرت سیاسی پرولتاری  
ما در بین توده‌ها ریشه‌های عمیقی بوجود آورد. صدرمانو اشاره میکنند  
که «اساسی‌ترین اصل در اصلاح ارکانهای دولتی این است که آنها بایستی  
با توده‌ها رابطه داشته باشند» نمایندگان توده‌های انقلابی، بخصوص  
نمایندگان مردم زحمتکش - کارگران و دهقانان - که در جریان انقلاب دبیر

فرهنگی پرولتاریائی قدم به پیش گذاشته اند ، مبارزین انقلابی هستند که دارای تجربه عملی میباشند . آنها که نمایندگانه منافع توده‌های انقلابی هستند ، در سطوح مختلف ، در گروههای رهبری حرکت میکنند . این امر باعث می‌شود که کمیته‌های انقلابی در سطوح فوق پایه‌های توده‌ای وسیع پیدا نمایند . شرکت مستقیم توده‌های انقلابی در اداره کشور و تقویت نظارت انقلابی از یانین بر ارگانهای قدرت سیاسی در سطوح مختلف نقش بسیار مهمی در امر مطمئن شدن از گروههای رهبری کننده ما در سطوح مختلف بازی میکند . مطمئن شدن از این که آنها همیشه پیروشی توده‌ای بسوده ، نزدیکترین روابط را با توده‌ها برقرار ساخته و همیشه بازرگویی منافع توده‌ها باشند و قلبا و روحا به خلق خدمت کنند .» (پار - سال ۱۸ ، شماره ۱۱ ، ص ۶ )

تشکیل این کمیته‌های انقلابی ، گام مهمی در پیشبرد انقلاب سوسیالیستی بشمار میرود . توده‌ها مستقیما شروع به گرفتن زمام امور کشور نموده‌اند . هنگامیکه این پیروید با تمام برسد ، گذار به کمیونسیم شروع خواهد شد ؛ ولی این يك پیروید طولانی خواهند بود که پایان موفقیت آمیز آن فقط در صورت ادامه طبقاتی تا به آخره امکان پذیر خواهد بود . همانطور که صدر ما ثوابت داشته :

« ما پیروزی بزرگی بدست آورده‌ایم ، ولی طبقه شکست خورده هنوز بس مبارزه خود ادامه خواهد داد . این چنین اشخاصی هنوز یافت می‌شوند و این طبقه هنوز وجود دارد . بنابراین ما نمیتوانیم صحبت از پیروزی نهائی بکنیم ، حتی برای چندین دهه دیگر . ما نباید هیبتی خود را از دست دهیم . از نقطه نظر بررسی لنینیستی ، پیروزی نهائی يك کشور سوسیالیستی نه تنها لزوم کوشش پرولتاریا و توده‌های وسیع را در کشور خود ایجاد میکند ، بلکه بایستی در برگیرنده پیروزی انقلاب جهانی و الحاق بیستم استعمار انسان توسط انسان در سطح جهانی باشد تا در نتیجه به بریت آزاد شود . بنابراین هر نوع صحبت تسلیجده در مورد پیروزی نهائی انقلاب در کشور ما اشتباه بوده و با لنینیسم در تضاد خواهد بود و بسا واقعیت‌وفی نخواهد داد .» (پار - سال ۱۹ ، شماره ۱۸ ، ص ۲۳ )

## ۵- انقلاب و تولید

لین پهاثو در مورد جمع‌بندی از نتایج اقتصادی انقلاب فرهنگی چنین گفت :

« چندین سال است که کشور ما محصولات خوبی در تولیدات کناورزی بدست آورده و همچنین در زمینه تولیدات صنعتی و در علم و تکنولوژی اوضاع رویه پیشرفت است. اشتهای توده‌های وسیع مردم زحمتکش چه در زمینه انقلاب و چه در زمینه تولید بسطوح غیرمترقبه‌ای ارتقا یافته است بسیاری از کارخانجات، معادن و سایر موسسات تولیدی پارها رکورد تولیدی خود را شکسته و رکوردهای بی سابقه‌ای در زمینه تولید بدست آورده‌اند. انقلاب تکنیکی بطور مستند در حال پیشرفت است. بازار در حال رونق است و قیمت ها ثابت. تا پایان سال ۱۹۶۵ ما تمام قرضه‌های ملی را پرداخت کرده بودیم. کشور ما اکنون يك کشور سوسیالیستی است که نه قرض داخلی و نه قرض خارجی گریبانگیر ما است. » ( پ - سال ۱۹، شماره ۱۸، ص ۲۲ )

وی در مورد اصل « به انقلاب روی آورید، تولید را زیاد کنید » که مبدل یکی از شعارهای اصلی انقلاب شده بود، چنین توضیح داد :

« به انقلاب روی آورید، تولید را زیاد کنید » - این اصل مطلقاً صحیح است. این اصل بدستی رابطه بین انقلاب و تولید، بین شعور و ماده، بین روینا و زیربنای اقتصادی و بین روابط تولیدی و نیروهای مولده را بیان میکند. ضرر ناخواسته یما چنین تلمیح میدهد : « کار سحسی شریان حیات هرگونه کار اقتصادیست. » لکن فرصت طلبیایی که مخالف برخورد سحسی بمسائل بودند را محکوم مینمود. « سیاست بالچبار مقسم بر اقتصاد است. هر کس غیر از این عنوان کند، الفیای مارکسیسم را فراموش کرده است. » ( ل م آ - ۴۳، ۴۲ )

... سیاست بیان فترده اقتصاد است. اگر ما در روینای جامعه انقلاب نکنیم، اگر توده‌های وسیع کارکر و نهقان را بسیج نکنیم، اگر از مزی

لین پهاثو یکی از رهبران حزب کمونیست چین بود، که در سال ۱۹۷۱ به انقلاب عیانست نمود و هنگام فرار از کشور بر اثر سقوط هواپیمای کشته شد. ( روزبه )

رویزه‌نمستی انتقاد نکنیم ، اگر تعداد انگشت‌خمار مرتدان ، جاسوسان  
 دشمن ، راهروان سرمایه‌داری بر سر قدرت و خدا انقلابیون را افشا نکنیم و  
 اگر رهبری پرولتاریا را مستحکم نکنیم ، چگونه خواهیم توانست پایه‌های  
 اقتصادی سوسیالیسم را هرچه بیشتر مستحکم کرده و هر چه بیشتر نیروهای  
 مولده سوسیالیستی را تکامل دهیم ؟ این باین معنی نیست که انقلاب  
 جایگزین تولید گردد ، بلکه باین معناست که از انقلاب بمنظور کنترل  
 تولید ، پیشرفت دانش آن و بجلو بردن آن استفاده شود .» ( پ - سال  
 ۶۹ ، شماره ۱۸ ، س ۲۲ )

مفهوم رابطه بین انقلاب و تولید بعنوان وحدت‌اشداد بیان واقعیتی است که  
 لندن بآن « دیالکتیک انقلابی » لقب داد ( ل م آ - ۶۷۶ ، ۲۲ همچنین ۶۵۵ ، ۲۵ ) .  
 اگر به جنبش‌های اصلاح سبک کار مربوط به دوران ماقبل انقلاب نگاه کنیم ، متوجه  
 می‌شویم که این مسئله کاملاً بر بطن اندیشه مائوتسهدون نهفته است ( م م آ - ۳۲۸ ،  
 ۳ ) ، و برجسته‌ای یکی از اصول اساسی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی استوار می  
 باشد . مارکس چنین نوعت :

« انسانها در حین تولید اجتماعی زندگانی وجود اجبارا وارد مناسبات  
 معینی میشوند که مستقل و خارج از اراده آنها است . مناسبات تولیدی  
 که مربوط به مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده مادی آنها است .  
 مجموعه تمام این مناسبات تولیدی ساختمان اقتصادی جامعه را تعیین میکند  
 مثالوده و پایه واقعی که بر روی آن روبنای سیاسی و قانونی قرار گرفته  
 و زائیده آن شعور اجتماعی معینی است . این شعور انسانها نیست که  
 تعیین کننده وجود آنها است ، بلکه برعکس ، این وجود اجتماعی انسانها  
 است که تعیین کننده شعور آنها است .» ( م - ۱ - ۳۶۲ ، ۱ )

روبنای جامعه در عین اینکه توسط زیربنای اقتصادی تعیین میشود ، ولی در عین  
 حال بر آن اثر می‌گذارد :

« تکامل سیاسی ، قضائی ، فلسفی ، مذهبی ، ادبی ، هنری و غیره بر پایه  
 تکامل اقتصادی قرار دارد . ولی همه آنها بر روی یکدیگر اثر گذاشته

و همچنین بر روی زیربنای اقتصادی موثر هستند. این چنین نیست که شرط اقتصادی علت و تنها عامل فعال است. در حالیکه چیزهای دیگر صرفاً عوامل غیرفعال بشمار می‌آیند. برعکس، بر اساس ضروریات اقتصادی، که در تحلیل نهائی همیشه تعیین کننده است، عوامل بر روی یکدیگر اثر می‌گذارند. (م - ۱ - ۵۰۶ + ۲)

چنین بر می‌آید که هر شرایط معینی، و مخصوصاً در شرایط انقلابی، شعور انسانها پس از درک قوانین حاکم بر وجود اجتماعی آنها، ممکن است به عامل تعیین کننده بدل گردد. ما توسعه‌دون چنین می‌نویسد:

«بدیهی است که نیروهای مولده، پراتیک و زیربنای اقتصادی بطور کلی دارای نقش عمده و تعیین کننده هستند و کسیکه منکر این حقیقت شود، ماتریالیست نیست. معیناً باید همچنین پذیرفت که تحت شرایط معینی مناسبات تولیدی و روبنا بنویسه‌موند میتواند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کنند. چنانچه نیروهای مولده بدون تغییر مناسبات تولیدی نتوانند رشد و تکامل یابند، آنوقت تغییر مناسبات تولیدی نقش عمده و تعیین کننده عواهد یافت. هنگامیکه این سخن لنین، بدون تشریح انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد» (ل م آ - ۲۶۹ + ۵) در دستور روز قرار گیرد، آفرینش و پخش تئوری انقلابی نقش عمده و تعیین کننده کسب میکند. هرگاه باید وظیفه‌ای انجام گیرد ولی هیچگونه رهنمود، شبهه، نقشه و یا سیاستی برای انجام آن در دست نیابد، انگاز تدوین رهنمود، شبهه، نقشه و یا سیاست نقش عمده و تعیین کننده میباشد. چنانچه روبنا (سیاست، فرهنگ و غیره) مانع رشد و تکامل زیربنای اقتصادی شود، انگاز تحولات سیاسی و فرهنگی نقش عمده و تعیین کننده پیدا میکنند. آیا ما با چنین تزی ماتریالیسم را نفی میکنیم؟ بیهیچوجه، زیرا ما قبول داریم که در جریان عمومی رشد تاریخ ماده تعیین کننده روح و وجود اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعیست، ولی در عین حال نیز می‌پذیریم - و هم باید بپذیریم که روح بر ماده، شعور اجتماعی بر وجود اجتماعی و

روینا بر زیربنای اقتصادی تاثیر متقابل میگذارد. بدینسان ما نه فقط ماتریالیسم را نفی نمیکنیم بلکه ماتریالیسم مکانیکی را رد میخائیم و از ماتریالیسم دیالکتیک دفاع میکنیم» (م م آ - ۱۶۳۳)

با در نظر گرفتن اینکه روینای سیاسی و ایدئولوژیک در ضمن اینکه در تحلیل نهائی توسط زیربنای اقتصادی تعیین میشوند ولی در عین حال بر روی آن اثر گذاشته و در مواردی اثر تعیین کننده دارند لذا نتیجه میگیریم که در امر ساختمان سوسیالیسم پرولتاریا بایستی که دیکتاتوری خود را چه در روینا و چه در روینا در هر زمان حفظ کرده و آنرا کمتر بدهد. در اتحاد شوروی در اثر فشار معاصر سرمایه‌داری که سرعت رشد و تکامل داخلی را تحت فشار قرار میداد این مسئله حل نبود؛ ولی در چین تحت رهبری مائوتسه‌دون راه حل این مسئله پیدا شده است:

« این سیستم اجتماعی نوین فقط زمان کمی است که مستقر شده و استحکام آن نیاز به زمان دارد. بایستی تصور کرد که سیستم نوین میتواند بعضی اینکه مستقر شد کاملاً مستحکم شود، زیرا که این امر غیر ممکن است. بایستی آنرا فتم بقدم مستحکم نمود. بخاطر این که بتوانیم آنرا بطور قطعی مستحکم کنیم نه تنها باید موجبات منعتی شدن سوسیالیستی کشور را فراهم کرده و در جبهه اقتصادی نیز انقلاب سوسیالیستی را پدید آوریم به پیش ببریم بلکه بایستی دائماً و بطور سرسختانه مبارزه انقلابی سوسیالیستی و تربیت سوسیالیستی را در زمینهای سیاسی و ایدئولوژیک به جلو ببریم. علاوه بر اینها، عوامل کمکی مختلف بین المللی نیز مورد نیازند» (م ن ق - ص ۲۲)

### ۱- کار کمونیستی

برگردیم بر سر سوبوتنیک‌ها. اولین آنها که در بهار ۱۹۱۹ برقرار شدند بدقتی همین بعد آغاز کار بودند. در اول ماه مه ۱۹۲۰ یک سوبوتنیک سرتاجری برقرار شد که تنها در شهر مسکو ۱۵۰۰۰۰ کارگر در آن شرکت کردند. اعلامیه ای